

دوری ما از قرآن اسفبار است

در میان اندیشمندان معاصر کمتر فردی چون پرفسور «عبدالجواد فلاطوری» یافت می‌شود که با اتکا به مبانی اسلامی و قرآنی به شناخت غرب نایل آمده و در نهایت به گفت‌وگوی میان اسلام و غرب امید بسته باشد.



در میان اندیشمندان معاصر کمتر فردی چون پرفسور «عبدالجواد فلاطوری» یافت می‌شود که با اتکا به مبانی اسلامی و قرآنی به شناخت غرب نایل آمده و در نهایت به گفت‌وگوی میان اسلام و غرب امید بسته باشد.

او در این راه تلاش‌های پرتمری انجام داد؛ از جمله 4 هزار جلد کتاب شیعی از شهرهای مختلف ایران جمع‌آوری کرد و به سمینار شرق شناسی دانشگاه کلن برد و به این وسیله کتابخانه معارف شیعی در سمینار شرق شناسی دانشگاه کلن به وجود آمد. نخستین بار وی در ضمن یک سخنرانی در هفدهمین کنگره آلمانی مستشرقین در سال 1968 م به این نقصان پژوهشی اشاره کرد و نشان داد که تا آن زمان در میان مقالات و کتاب‌های اسلام شناسی منتشر شده به زبان‌های اروپایی، تنها 2 درصد به دنیای غیرسنی اختصاص دارد و فقط تعداد انگشت شماری از این 2 درصد درباره شیعه دوازده امامی است.

او دریافته بود که باید غرب را به خوبی شناخت. فلاطوری در یکی از آثارش نوشته بود: «عشق به فلسفه و عشق به یافتن حقایق فلسفی مرا بر آن داشت که به اروپا بروم و در آنجا با اندیشمندان بزرگی چون کانت، هگل و نیچه که به نظر می‌رسد شاخص‌های اندیشه غربی هستند، آشنا شوم». از سویی دیگر، میراث فکری فلاطوری ناشی از عمق و وسعت دانش او از اسلام بود. از این رو او به عنوان پلی میان اسلام و غرب عمل می‌کرد. مطلب حاضر اشاره‌ای کوتاه دارد به دیدگاه‌های این اسلام شناس و غرب شناس معاصر در باب ضرورت گفت‌وگوهای فرهنگی میان اسلام و غرب.

عبدالجواد فلاطوری در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۶ در اصفهان در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. با دریافت دیپلم در سال ۱۹۴۳ به مدت ۱۳ سال در حوزه‌های علمیه مختلف در شهرهای اصفهان، تهران و مشهد به تحصیل معارف اسلامی پرداخت. وی در سال ۱۹۵۰ به درجه اجتهاد دینی رسید و مطالعات فلسفی و الهیاتی خود را نزد علمایی چون «مهدی آشتیانی» ادامه داد.

عبدالجواد فلاطوری در سال ۱۹۵۴ میلادی راهی آلمان شد و در شهرهای ماینتس، کلن و بن در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت. وی رساله دکترای خود را درباره «اخلاق کانتی» نگاشت.

او خود درباره علایقش از بدو ورود به دانشگاه گفته است: «با حمایت مرحوم پروفیسور دکتر گف و رئیس دانشگاه، آقای دکتر ولفگانگ واکتر از سال 1968 کتابخانه‌ای برای تحقیق شیعه تأسیس کردم، که در اروپا در نوع خود نمونه است و ضمناً از یک شهرت بین‌المللی بهره‌مند است. در سال‌های 72- 1971 ترجمه فارسی من از کار آقای پروفیسور دکتر ب. اشپولر با عنوان «ایران در زمان پیش از اسلام» به‌عنوان بهترین ترجمه سال انتخاب شد و برای دومین بار نایل به اخذ نشان علمی دولتی شدم. در سال 1973 در دانشکده فلسفه دانشگاه کلن (رشته اسلام‌شناسی) پیرامون موضوع تغییر جریان فلسفه یونانی از طریق تفکرات اسلامی تحقیق کردم.

در تاریخ 1974/10/24 به‌عنوان «پروفیسور» لقب یافتم و در تاریخ 1975/8/26 نامم در کمیسیون علمی به‌عنوان پروفیسور گنجانده شد. در نوزدهمین کنگره شرق‌شناسان آلمانی در فرایبورگ، برنامه‌ای را برای تحقیق شیعه ارائه دادم، که اساس آن بررسی تفکرات شرق (به صورتی که در مورد قبول علمای مغرب‌زمین باشد) بود.

نزدیکان وی می‌گویند که «کانت» فیلسوف محبوب وی باقی ماند. رساله فوق دکترای فلاطوری، که آن را در سال ۱۹۷۳ عرضه کرد، «دگرگونی فلسفه یونانی در تفکر اسلامی» عنوان داشت. پروفیسور فلاطوری از سال ۱۹۷۵ تا زمان بازنشستگی در سال ۱۹۹۱ استاد رشته اسلام‌شناسی دانشگاه کلن بود. وی تلاش‌های بسیاری برای گفت‌وگوهای میان ادیان در سطح آلمان و اروپا صورت داد. به‌عنوان یک مسلمان شیعه مؤمن و در عین حال مسلمانی آزادمنش کوشید قرائت خود از اسلام را به‌عنوان اسلام واقعی جلوه دهد و بدین‌گونه مانع از اسلام‌هراسی در جامعه آلمان و اروپا شود.

با این حال این به آن معنا نیست که او از تفاوت‌های فرهنگی میان اسلام و فرهنگ غرب آگاه نبود. او اسلام شناسی و غرب شناسی را توأمان داشت. به‌نظر وی فلسفه غرب از همان پگاه خود که در یونان بود، سیری متفاوت از فرهنگ اسلامی داشته و کوشش در آشتی دادن میان آنها تلاشی عبث بوده است: «فلسفه در غرب هنوز کارش بیان حقیقت به معنای حقیقت دینی نیست و خود ارسطو هم چنین ادعایی نداشت، بلکه وظیفه فلسفه، بازگویی واقعیت است. واقعیت، غیر از حقیقت است.

حقیقتی که ما می‌گوییم همان حقیقت دینی و الهی است، ولی منطقی که ارسطو آورده و در آن تقسیمات جوهر و عرض هست و بعد هم کلیات خمس را فورفوربوس به آن اضافه کرده، نوعی ابزار دست بوده برای بازگویی واقعیات علمی. منطق برای او نوعی متدولوژی علم بوده است. حالا در کتاب‌های ما آن را میزان یافتن حقیقت تلقی کرده‌اند و این ما را حتی تا اندازه‌ای از آن واقع فلسفی دور کرده، به خاطر اینکه آن حقیقت همیشه در ذهن ما یک حقیقت الهی تصور می‌شود و خیال می‌کنند که آدمی با فراگیری منطق، تمام آن حقیقت الهی را درک می‌کند. در حالی که این شیوه‌ای بوده برای دستیابی به واقعیت طبیعت و ارسطو- مخصوصاً- هیچ توجهی به الهیات به معنای اسلامی کلمه نداشته است. ارسطو با تمام آن بزرگی و کمال عقلش به عبادتگاه‌ها و بت‌خانه‌ها می‌رفت و در مقابل همان بت‌ها احساسات دینی خودش را ابراز می‌داشت.

ارسطو را در حوزه اسلامی چنان معرفی کرده‌اند که در موردش گفته‌اند: «کاد ان یکون نبیاً». این حرف‌ها را در واقع حکیمان

مسلمان ساخته‌اند برای اینکه آن اختلافاتی را که در آغاز نضج گرفتن فلسفه بین فقها و حتی بین علمای صرف و نحو و... پیدا شده بود، حل کنند. دلیل این امر نیز این بوده است که آن پیشروان نتوانسته‌اند ارسطو را در متن بشناسند، زیرا کتاب اثولوجیای افلوپین به اسم اثولوجیای ارسطو ترجمه شده و خواننده آن تردیدی ندارد که صاحب این کتاب به خدایی معتقد بوده است. بنابراین بزرگانی همچون کندی، فارابی و ابن‌سینا نخواسته‌اند کسی را فریب بدهند. در واقع، این اشتباه نسخه‌ای و ترجمه‌ای سبب شده که شخصیت ارسطو ناشناخته بماند و ارسطو یک فیلسوف الهی معرفی شود.

خلاصه اینکه ارسطو به هیچ وجه برای یافتن خدا و حقیقت الهی و حقیقت دینی کار نکرده، بلکه به عکس آنچه ما به آن متافیزیک می‌گوییم، در واقع نوعی فلسفه طبیعت است و برای تبیین طبیعتی است که یونانیان در مقابل خود می‌دیدند و هر کس این طبیعت را به نحوی تبیین می‌کرد، ولی منسجم‌ترین و منظم‌ترین بیان، بیان ارسطو از طبیعت است؛ یکی به خاطر اینکه منطق را از نظر شیوه علمی بودن تکمیل کرد و دیگری به خاطر بخش ما بعدالطبیعه او.

متافیزیک، واقعا بعد از فیزیک نوشته و در مجموعه‌ها ثبت شده است. متافیزیک لقبی نیست که ارسطو به آن داده باشد، ولی با توجه به اینکه ارسطوی الهی درست کردند، گفته شد: «#171; ارسطو کاذ ان یكون نبیا». و جهت، به کلی تغییر کرد و بعد از آن تردیدی نماند در اینکه ارسطو هم فی‌الواقع، آنچه را می‌خواسته بگوید که پیامبر(صلی... علیه‌وآله) با لسان دیگری مطرح فرموده‌اند، کما اینکه ابن‌سینا و فارابی هم مدعی همین حرف هستند. اینها معتقد بودند که حقیقت نفس الامری- نه حقیقت طبیعی- به دو زبان بیان شده؛ یکی به زبان فلسفی که آن را صاحبان فکر و اندیشه بیان کرده‌اند و یکی به زبان دینی. به اعتقاد اینها زبان دینی سمبلیک و رمزی است و هر کسی می‌تواند به نحوی از آن استفاده و به قدر فهم خود چیزی از آن را درک کند.

از همین روی وی فلسفه‌ای را که توسط فارابی، ابن‌سینا و دیگر فیلسوفان اسلامی از یونان اخذ شده بود، به کلی متفاوت از سیر آن در موطن اصلیش یعنی یونان می‌دید.

به نظر می‌رسد که فلاطوری این وجه تمایز فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را اصلی‌ترین تفاوت میان این دو فرهنگ می‌دانست؛ امری که انجام هر گفت‌وگویی میان غرب و جهان اسلام باید وفق آن صورت پذیرد: «#171; بحثی در میان پیروان ادیان یهود، مسیحیت و اسلام مطرح است که آیا می‌توانیم تعبیر فلسفه یهود یا فلسفه مسیحی یا فلسفه اسلامی را به کار ببریم یا خیر؟ علتش هم این است که نه حضرت موسی و نه حضرت عیسی و نه حضرت محمد(صلی... علیه‌وآله) هیچ کدام فلسفه نیاورده‌اند و قصدشان هم این نبوده که فلسفه بیاورند. حال چگونه می‌توانیم از فلسفه اسلامی، یا یهودی یا مسیحی نام ببریم؟

همه بر آنند که این بدان معنا نیست که اگر فلسفه یهودی و فلسفه مسیحی یا فلسفه اسلامی گفتیم، برگردد به صاحبان این ادیان، بلکه اینها فلسفه‌هایی هستند که در دامن فرهنگ این ادیان پرورش یافته‌اند اما مبدأشان غیر دینی بوده و خصوصا در چارچوب این 3 دین، مبدأ یونانی داشته‌اند. بنابراین، اسلامی گفتن به این معناست که پیشوایان فکر در عالم اسلام آن فلسفه را گرفتند و صورت اسلامی به آن دادند، فقط همین و بیش از این اسلامی نمی‌توان گفت. اما نکته مهم این است که به همان اندازه که فلسفه یونانی در تفکر فلسفی ما تأثیر داشته، در موارد غیر فلسفه هم تأثیر داشته است؛ مثلاً همین منطق ارسطو را که نگاه کنید، حتی در معانی، بیان، صرف و نحو و... تأثیر نهاده است. اگر به شرح رضی بر متن ابن‌حاجب نگاه کنید، تأثیر فلسفه و منطق ارسطویی را به وضوح در آنجا می‌بینید.

حالا نکته اینجاست که وقتی فلسفه‌ای اسلامی شد تا چه حد نفس فلسفه بودن آن باقی می‌ماند؟ هیچ‌یک از ادیان به اندازه اسلام اصالت فلسفه یونانی را دگرگون نکرده‌اند. این دگرگونی هم منافی داشته و مضارّی. یکی از منافی که اسلام به فلسفه یونانی بخشید، همان طرح مسئله وجود و ماهیت است که این مسئله مربوط می‌شود به مسئله خلقت. برای یونانی‌ها و از جمله ارسطو، بحث اصالت وجود یا اصالت و ماهیت اصلا معنا نداشت، لذا در عالم اسلام بود که این تفکیک به وجود آمد. همان گونه که دوست نزدیک فلاطوری، آن ماری شیمل در جایی گفته است: عبدالجواد فلاطوری با طیب خاطر ذکر می‌کرد که از زمان کودکی «#171; روح» در سینه خود داشته است.

این 2 روح به او این امکان را دادند که واسطه ایده‌آلی بین اسلام و غرب شود. او به واقع در سراسر زندگی فرهنگی و دانشگاهی خویش کوشید تا پیوندی مابین اسلام‌شناسی و غرب‌شناسی پدید آورد. از این رو باید فلاطوری را از پیشگامان گفت‌وگوهای بین‌فرهنگی برشمرد. نکته مهم در ارتباط با فلاطوری این بوده که او این گفت‌وگو را از طریق شناخت تمایزهای فرهنگی و فلسفی پی می‌گرفت، نه صرفا بر اساس شباهت‌ها.

این مسئله به او این امکان را می‌داد که با توجه به زمینه‌های واقعا موجود فرهنگی حرکت کند. از این سبب او را می‌توان متفکری واقع‌گرا در عرصه فلسفه‌های تطبیقی دانست. او بر لزوم کسب آگاهی‌های فرهنگی از غرب مصر بود و در مقابل برای اندیشمندان آن دیار هم چنین وظیفه‌ای قائل بود. فلاطوری یکی از موانع عمده در گفت‌وگوی مسیحی- اسلامی را در این واقعیت می‌دید، که هر دو طرف خیلی کم از یکدیگر می‌دانند و غالبا ساده‌لوحانه و بدون تحقیق به زبان خویش اعتماد می‌کنند. غالبا شرکت‌کنندگان در یک گفت‌وگو توجه ندارند که بعضا با واژه‌های مشخصی، معنایی کاملا متفاوت از معنای مورد نظر طرفشان را تداعی می‌کنند.

فلاطوری جست و گری خستگی‌ناپذیر و پرسشگر بود و هیچ چیز وی را در این راه متوقف نمی‌کرد. با این حال او در پایان جست‌وجوهایش قرآن را مرجع نهایی در حرکت پیشروی مسلمانان در عصر حاضر می‌دید: «#171; من اصلا برای همین به اروپا رفتم و به دنبال حقیقت می‌گشتم و می‌دیدم فلسفه ملاصدرا مرا قانع نمی‌کند. باز اشکالاتی دارد و رفتم اروپا و دیدم آنها بیچاره‌تر از ما هستند.

بهترین منبع و مرجع برای معرفی خدا خود قرآن کریم است. ما جوری گرفتار تصورات خودمان شده‌ایم که ورای آن را نمی‌توانیم تصور کنیم. من هرچه که پیش می‌روم بیشتر به معنویت قرآن می‌رسم. خود قرآن بهترین بیان‌کننده اسلام است. دوری ما از قرآن اسفبار

است.»

هدف علمی و اصلی فلاطوری این بود که اسلام را به صورتی متناسب با روح زمان، به تصویر بکشد و مواضعی را که بر سر تناسب آن با این روح وجود دارد به طور علمی نشان دهد. فرق فلاطوری با مدرنیست‌ها این بود که او از این بازبینی‌ها، به شکل نادیده گرفتن مسائل، پیروی نکرد. او در عوض تلاش کرد تا با کمک زبان و تفکر تخصصی عالمان راستین، اصول جدید و هرمنوتیک جدیدی را ابداع کند.